

ویل دورانت

طی بیست سال گذشته، آثار متعددی از ویل دورانت را با لذت تمام خوانده‌ام، کتاب‌های «لذات فلسفه» و «تاریخ فلسفه» که به قلم شیرین شادوران عباس زریاب خوبی به فارسی برگردانده شده، همچنین مجلداتی از اثر ماندگار «تاریخ تمدن» که سال‌ها پیش توسط انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

چند هفته پیش، به لطف دوستی، اثر خواندنی «دربارهٔ معنی زندگی»، نوشته ویل دورانت، با ترجمهٔ شهاب‌الدین عباسی به دستم رسید؛ کتاب متضمن پاسخ‌های مشاهیر عوالم هنر و ادب و علم و سیاست، افرادی چون برتراند راسل، جرج برنارد شاو، مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو.. به پرسش عافیت‌سوز ویل دورانت دربارهٔ چیستی معنای زندگی است. در میان پاسخ‌ها، چنانکه خود ویل دورانت هم متذکر شده، پاسخِ اوئن میدلتون، محکوم حبس ابد، ساکن زندانی در نیویورک، انصافاً خواندنی و عبرت‌آموز است.

در فصل سیزدهم سوم و انتهایی کتاب، ویل دورانت، تلقی خویش از معنای زندگی را روایت کرده است. در بخشی از این فصل دلکش، او دربارهٔ احوال ایمانی خود نوشته است:

«اگرچه جزییات ایمان قدیم از من رخت بریسته و امروز حمایتی نثارم نمی‌کنند، اما رایحه‌ای از خود در من جای گذاشته‌اند، مثل گل‌هایی که تازه از اتاق بیرون برده شده‌اند و بوی خوش آنها در اتاق پیچیده... من نمی‌توانم ماشین انگاری خامی را که بسیاری از هم‌نسلان مرا خشنود کرد بپذیرم، و از یافتن نکات ژرف نمادین در اصول عقاید باستانی خوشحال می‌شوم. احتمالاً در پایان، ایمان که هیچ‌وقت برای شنیده شدن هیاهو نمی‌کند، تردیدهای مرا در هم می‌شکند.» این سخنان ژرف ویل دورانت، تداعی کنندهٔ احوال قدیس مانوئل در اثر خواندنی «هاییل و چند داستان دیگر»، نوشتهٔ میگال اونامونا، نویسنده و حکیم معاصر اسپانیایی است؛ همچنین قرابت غربی دارد با احوال وجودی شخصیت ژان در رمان «ژان باروا»، نوشتهٔ روزه مارتین دوگار.

در مقالهٔ "پاکی آواز آنها" که چندسال پیش ناظر به انواع ایمان‌ورزی به روایت خویش نوشتم - این مقاله اکنون در کتاب «فلسفه لاجوردی سپهری» ام منتشر شده - از این احوال اگریستانسیل تحت عنوان «ایمان آرزومندانه» و «ایمان حسرتناکانه» یاد کردم.

شخص مؤمن در این احوال وجودی، به رغم اینکه از زیست - جهان دینی سابق خویش فاصلهٔ محسوسی گرفته و آن فضا را ترک گفته، اما همچنان از زیستن در فضای قدسی مایوس نیست و پرونده را مختومه نینگاشته و نسبت به آینده گشوده است، که: «کس را وقوف نیست که پایان کار چیست».

این نگاه و نگرش را که می‌توان در اشعار «آیه‌های زمینی» فروغ فرخزاد، «در آستانهٔ» احمد شاملو و «نماز» مهدی اخوان ثالث نیز سراغ گرفت، از مقتضیات زیستن در جهان راززدایی شدهٔ کنونی است، عالمی که خاکستری است و در آن خورشید حقیقت، بسان گذشته میان آسمان فاش نمی‌درخشد؛ جهانی که در آن سالک مدرن، آونگ آسا، قبض و بسط پیدا می‌کند و زیر و زیر می‌شود و گریز و گزیری از این احوال متلاطم و متضاد ندارد:

گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهیم شد

گفت می باش چنین زیر و زبر، هیچ مگو